

یادداشت بهرام بیضایی

در سوگ اکبر رادی

نامردی ست که در جواب تبریک رادی تسلیت بگویم!
این نه از من که از روزگار است - آری -
آن هم آن جایی که تبریک فرق چندانی با تسلیت ندارد!
رفت آن بزرگواری که رادی بود؛ سوار بر واژه‌های خویش؛
اما چشمه‌ای را که از قلم وی جوشید، جا گذاشت،
تا کاسه‌ی دست‌های مان را از آب زندگی بخش آن پر کنیم!
خدایا چرا نمایش را دوست نداری؟
چرا در سرزمین‌های دیگر دوست داری و در میهن من نه؟
کمی خرد می‌بخشی به آن‌ها که برای هر واژه خط و نشان می‌کشند؟
روز تولدم را به نمایش ایران تسلیت می‌گویم؛
و به هر که از رادی ماند؛ به بستگان و وابستگان وی.
و پیش از همه به زنی - حمیده - که بیش از چهار دهه با وی زیست
- کنار سر چشمه‌ای -
و غرتش رودی را که از زیر سرانگشتان وی جاری بود،
خاموش می‌ستود!

بهرام بیضایی

پنجم دی ماه هشتاد و شش



نامردی است که در جواب تبریک راری بکتبت می‌گویم!

این نه از من که از روزگار است - آری -

آن هم آن جایی که تبریک فروز هندیان با بکتبت ندارد!

رفت آن بزرگواری که رادی بود؛ سوار بر واژه آفرینش!

اما صیبه ای را که از تمام وی جویند، جالند است،

تا گاهی دستهای آن را از آب زرنجی غیبی آن بزرگنم!

خدایا چرا غیبی را در دست نداری؟

چرا در سر زمین های دیگر دوست داری و در زمین من نه؟

یکی خرد می‌بخشی به آنها که برای هر واژه خط و نشان می‌کنند؟

روز تولدم را به نایب این بکتبت می‌گویم؛

و به هر که از رادی ماند؛ به بستان و ما بستان وی.

و پیش از همه به زنی - همیده - که پیش از چهاردهم با وی زیت ...

- کنار سر صیبه ای -

و غرضش رودی را که از زیر انگشتان وی جاری بود،

خاموش می‌ستود!

ابان